

## حضور حضرت دانشمند گرامی آقای محمدعلی ناصح دامت افضاله

با تقدیم سلام و دعا و ارادتمندی بعرض حضور عالی میرساند که يك نسخه از دیوان ادیب صابر ترمیمی که بافتخار کمترین ارسال فرموده بودید تازه همین دیروز عز و سول بخشید. رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر از باطنش گذشته که ساعتها و روزهای فدوی را در دریای مسرت ولذت مستغرق خواهد داشت ظاهر بسیار دلپذیری دارد با خط خودمانی خوبی که یکی از نشانه های ذوق ایرانیان است نوشته شده است و چنانکه شاید خاطر محترمتان مسبوق است علاقه زیادی بخط خوب دارم و بی نهایت تأسف دارم که خط خوب هم مانند بعضی چیزهای خوب دیگر مان (وازان جمله عبا که سابقاً در آن باره شرحی در دره مجله وحیده بچاپ رسیده است) دارد از میان می رود و حتی میتوان گفت از میان رفته است بطوریکه در همین اوقات اخیر چند مرتبه از جانب جوانان ایرانی مراسلات و نگارشاتى بدستم رسیده است که بدون هیچ اغراق و مبالغه ای خواندن آن تقریباً از حین امکان بیرون بود. سی و پنج شش روز پیش جوانی ایرانی مقیم شهر نوشاتل Neuchatel از شهرهای سویس بوسیله تلفون از ارادتمند وقت ملاقات خواست و بدیدنم آمد. جوان آراسته و مؤدبی بود. معلوم شد در آن شهر هم کار میکند و هم درس میخواند و تحصیلات خود را بپایان رسانیده مشغول رساله اجتهاد یعنی نزد کترای خویش است. معلوم شد زمانی بزبان فارسی نوشته است و آمده است که از فدوی تقاضای مقدمه ای بنماید. گفتم حرفی ندارم، کتاب را بده تا بخوانم و مقدمه ای که با مضمون و موضوع کتاب مناسب باشد بنویسم. کتاب را از پاکت بزرگی در آورده بدستم داد. بر او راقی خطدار بزرگی نوشته شده بود و در حدود دویست صفحه میشد. در حضور خودش خواستم سطور اول آنرا بخوانم. دیدم خط بقدری خام و منشوش و (تعارف را بکنار بگذارم) بچگانه و بداست که گمان نمیکنم هیچ يك از مردم ایران بتواند از عهده خواندن آن بر آید و یا آنکه ممکن است اگر سه چهار کلمه را بخواند کلمه پنجم ناخوانده بماند و در هر صورت باز حمت و مشقت و اوقات تلخی بسیار دست بگیرد باشد و خواهی نخواهی بنویسنده چنین خطی نفرین و لعنت بفرستد. بچوانی که دارای چنین خطی بود گفتم ای هموطن جوان عزیز من، در مملکت ما که اسمش ایران است و لا اقل امروز ده الی پسانزده درصد مردم آن یعنی دوسه ملیون ساکنین آن سوادى دارند و با هم مکاتبه و مراسله دارند و روز بروز بر تعداد آنها افزوده میگردد هنوز ماشین تحریر فارسی بآن درجه معمول و رایج نگردیده است که همه بتوانند با ماشین چیز بنویسند و لهذا مدتها مجبور خواهند بود که

فکر و حرف و نیت و مقصود خود را با همین خط فارسی بنویسند و در این صورت اگر طرف از عهده خواندن بر نیاید کار بیهوده ای کرده اند و کم کم وسیله ارتباط ذهنی و فکری در میان مردم حکم عدم را پیدا خواهد کرد و بصورت وجود منفی در خواهد آمد. درست است که در فرنگستان مخصوصاً آمریکا بسیاری از امور تحریری بوسیله ماشین بعمل می آمد چنانکه خود آدمی را دیدیم که از بس با ماشین کار کرده بود دیگر از عهده خط نوشتن بزمحت بر می آمد و تنها امضایش را میتوانست با سانی بنویسد ولی مملکت ما و مردم مملکت ما هنوز باین مرحله نرسیده اند و باز شاید یک قرن دیگر و بلکه خیلی بیشتر مجبور خواهند بود که بوسیله دست و خط دستی با هم مکاتبه نمایند و ضمناً نباید فراموش نمود که خط بخصوص خط نستعلیق که از فرآورده های هنری این مرز و بوم است و یکی از افتخارات ما مردم ایران است حکم هنر و صنایع مستظرفه و هنرهای زیبا را پیدا کرده است چنانکه در بسیاری از موزه های دنیا قطعات خطاطان بزرگ ما را در پهلوی پرده های نقاشیهای بزرگ عالم جامیدهند و در بسیاری از منازل ایرانیان و حتی بیگانگان، چه در داخله و چه در خارجه قطعات خطاطان بزرگ را (با آن اشعار دلپذیر که چه بسا گفته و میوه طبع خود آن خطاطان است) قاب کرده اند و در بهترین جای منزل خود بدیوار آویخته اند و مدام در مقابل چشم دارند و مایه لذت آینده و رونده است و خود من روسیاه درین لحظه که این سطور را مینویسم در منزلم، در مقابل چشم قطعه ای بدیوار کوبیده شده است بخط نستعلیق بسیار ممتاز و تذهیب و نقاشی استادانه این بیت عربی را در میان آنهمه اسامی های نقره و طلا و گلهای و ریاحین و خطوط و دایره های رنگارنگ و آن حاشیه روشن پر نقش و نگار نوشته اند که اگر کسی درست معنی آنرا بفهمد و در آن تفکر و تأمل نماید مایه تسلای خاطر میگردد :

الهی لئن جلت و جمت خطیعتی      ففوک عن ذنبی اجل و اوسع

بآن جوان خوش سیمای خوش طینت ولی بدخط گفتم عزیزم در میان ما ایرانیان همیشه میگفته اند و هنوز هم میگویند که فلانی اهل خط و ربط بوده است و یاهست و نخستین و مهمترین فضیلت هر کس را در خط او میدانسته اند (و من هنوز هم میدانم) و کلمه «ربط» بعد از کلمه خط میآمده است و مقصود از «ربط» ظاهراً تمام کمالات دیگر بوده است که با خط ارتباط دارد یعنی سواد و دانش و فهم و درستی و هنر و فطانت و مهارت، خود من خط خوبی ندارم ولی ناخوانا نیست مگر وقتی که با این قلمهای موسوم به «استیلو» که بتازگی در فرنگستان رایج گردیده است و مانند نوک سوزن باریک است و عرض و قطری که برای تحریر خط فارسی و نستعلیق و حتی نسخ لازم است ندارد چیز بنویسم چنانکه همین معروضه را هم با کمک چنین قلمی مینویسم ولی قلمنی خودمانی برای نوشتن خط نستعلیق درشت دارم و زمانی که در دانشگاه ژنو زبان فارسی درس میدادم با آن قلمنی برای شاگردانم سرمشق مینوشتم و در موقع عید نوروز برای هر یک از آنها - و از آن جمله برای زن خودم - قطعه ای با خط بسیار درشت نوشتم و بیادگار برسم عیدی دادم و این عبارت معروف را برایشان نوشتم :

### این نیز بگذرد

وزنم این قطعه را داده است قاب کرده اند و بدیوار اطاق خواب خود نصب کرده است و حتی از یکنفر از دوستان ایرانی خود (گویا آقای ابراهیم مهدوی) شنیدم که در موقعی که در ایتالیا سیاحت میکردند است روزی برای اصلاح سروصورت بدکان سلمانی میروند و در آینه می بینند که در پشت سر او قطعه ای بخط نستعلیق بدیوار آویخته اند با همین عبارت «این نیز بگذرد».

راقم این سطور تحصیلات متوسطه را در بیروت «در مدرسه آنطورا در جبال لبنان که تعلق یکشیشهای مسیحی از طریقه لازاریت ها داشت) کرده ام و در آن مدرسه بما درس مشق میدادند و بعدها در سویس هم متوجه گردیدم که در مدارس ابتدائی اهمیت مخصوص بخط میدهند و درس مشق هم مثل درس حساب و جغرافیا و صرف و نحو در برنامه مدارس جای خود را دارد و برای آن هم بشاگردان امره میدهند. خلاصه آنکه من علاقه زیادی بخط خوب دارم و حتی با اصطلاح امروزیها بطور «ناآگاهانه» که همان لاین شعور سابق خودمان باشد همچنانکه سابقاً میگفتند که صورت خوب نشانه سیرت خوب است خط زیبا را هم نشانه روح زیبای پندارم و وقتی از جاهای دور نامه ای بدستم میرسد که نویسنده آنرا نمی شناسم همینقدر که پاکترا باز میکنم و چشم بخط خوب و زیبا و پخته ای میافتد چنانکه گوئی بوی عطری بمشامم برسد و یا مزه خوبی برایم فرستاده باشند و با صورت بسیار زیبایی را برایم تصویر و ترمیم نموده باشد انبساط خاطر می یابم و موج مسرت و سبک روحی وجود را فرامیگیرم و چنین نامه ای را بر غایت میخوانم و مکرر میخوانم و وزود جواب مینویسم و احساس میکنم که قلباً و معنماً از نویسنده ممنونم و مهربونم و دعای خیر در حقش مینمایم و با تمام ذرات وجودم آرزو میکنم که اولیاء امور ما که بلاشک آنها هم مانند من عاشق و طالب خط خوب هستند متوجه این امر مهم باشند و وسیله درس مشق را در مدارس ابتدائی و دوسه سال اول دبیرستان بطور جدی اکیداً فراهم سازند و در موقع مسابقات اداری و فرهنگی خط خوب را هم از شرایط اساسی قرار بدهند و با تساوی شرایط کسی را که خط خوب دارد بر کسی که دارای چنین خطی نیست ترجیح بدهند و مقدم دارند و راضی نشوند که تمام آنچه در نزد پدران ما (و در نزد تمام مردم فهمیده دنیا) عزیز و گرانبها و با قدر و ارزش بوده است برایگان و بی جهت (و فقط در نتیجه نفهمی و عدم توجه و بی مبالائی) از میان برود و از ذخیره روحی و هنری ما که ثروت حقیقی ما را تشکیل میدهد (و همچنانکه ذخایر نفتی حایز اهمیت است و دارد حیاتی و موماتی میشود آن چیزها هم اهمیت حیاتی - ولی حیات روحی و معنوی - دارد) مدام بکاهد و چیز قابلی جای آنرا نگیرد.

هر آدمی در دنیا، هر قدر هم تهیدست و فقیر باشد، سعی دارد که در گوشه منزلش لا اقل یک گلدان شمعدانی داشته باشد. فقرا برای مادران در حیاطشان گل خطنی میکارند که من اسم آنرا دگل گداهاء گذاشته ام - و بان گلدان علاقه پیدا میکنند و هر روز نگاه میکنند که آیا برگه و شاخ تازه ای آورده است یا نه و غنچه کرده است یا نه و برشده و نموان دل بستگی دارند و بادست

خود بامهربانی و عطوفت بان آب میدهند و گرد و خاک را از آن میزدایند و بر گهای خشکیده را می چینند و بدور می اندازند و بمحض اینکه آفتاب میشود گلدان خودشان را در زیر اشعه حیات بخش آفتاب میگذارند. بهترین گل مازبان ماست و مازبان شیرین خودمان را قمر نه است که بوسیله خط خوب و زیبایی که ساخته و پرداخته ذوق خودمان است ( مقصودم خط نستعلیق و شکسته و شکسته نستعلیق است) و در تمام صفحه گیتی طالب و دوستدار بسیار دارد که چون ورق زرمیخزند و میبرند و زیبوزینت منازل و مجموعه ها و موزه های خود قرار میدهند ( نوشته ایم و هیچ علتی ندارد که مانند پدری که از زور افراط در صرف الکل و تریاک و مورفین بحالت جنون و مرض گرفتار شده فرزند دلبد خود را بدست خود دور بیندازد و مانیز در اثر نفهمی و عدم توجه لازم و فقدان حس تشخیص یکی از عزیزترین و شریفترین فرزندهای روح و ذوق خودمان را مانند کودک سر راهی با خود بیگانه بسازیم و بدست خود اسباب هلاک و اتلاف آنها فراهم بسازیم . از ثروت واقعی مادرین قرنهاى اخیر خیلی کاسته است از آنچه اسباب شهرت و مایه سر بلندی ما بود چیز زیادی باقی نمانده است . خدا را شکر که هنوز هموطنان عشق و علاقه ای را که پدران و اجدادشان به فردوسی و رومی و سعدی و حافظ داشته اند دارند ، ولی خیلی چیزهای دیگر مان کم کم نیست و نا بود شده چنانکه گوئی هرگز وجود نداشته است . عظمت صفویان کجا رفت . آن بنا و معماری کاشی سازی که مسجد شیخ لطف الله و چهل ستون و عالی قاپو را ساختند کجا رفتند . شیخ بهائی کجاست ، چرا دیگر صدای میرفند در سکی بگوش ما نمیرسد که از عالم زیرو بالا با ما صحبت بدارد . مینا کاری را که تقریباً اختصاص بماداشت چرا فراموش کرده ایم در خاطر دارم که حسینقلی خان نواب حکایت میکرد که برای تقویم جواهرات سلطنتی ایران جواهر شناس معروفی را از پاریس ( باروژی چند هزار فرانک تلاحق الزحمه ) بطهران آورده بودند و او پس از دیدن جواهرات و آنهمه الماس و مروارید گفته بود بقیده من چیزی که در میان اینهمه جواهر واقعاً قیمتی دارد همانا این مینا کاریهای شماست که ارزش زیادی دارد و باید درست حفظ کنید . امروز دیگر ما نمیتوانیم میناهای خوبی بسازیم . چرا ؟ فرشهای عهد صفویه که زینت موزه های بزرگ دنیا است بی نظیر است . آیا امروز میتوانیم بخوبی آنها قالی ببافیم - مخمل کاشان بکلی از میان رفته است ، در صورتیکه مکرر در اروپا دیده ام که یک قطعه از آنها که از کف دستی بزرگتر نیست مانند پرده نقاشی گرانبهای قاب کرده اند و در جعبه آینه گذاشته اند . قلمکار صفتها بقدری تنزل یافته است که اسباب شرمندگی شده است و خدا گواه است که خدمتکاری فرنگی در ژنوداشتم که چون یک پرده قلمکار امروزی را که تصویر کلنل محمد تقی خان را روی آن تصویر کرده بودند بر دیوار اطاق کوچکی نصب کرده بودیم میگفت من داخل این اطاق نمیشوم ازین تصویر میترسم . خطاطان خودشان کاغذ ترمه میساختند که واقعاً چشم را نوازش میداد . امروز بیست سال است مدام میگویند برای تان کارخانه کاغذ سازی خواهیم آورد و در انتظار چنین روزی هنوز کاغذ قرآن و قبالة مادر و دخترمان باید از خارج بیاید و از همه بدتر آنکه بیم آن میرود که اگر با هزار زحمت و صدحیف و میل عاقبت روزی دارای کارخانه کاغذ سازی هم بشویم کاغذ بدو گرانی جای کاغذ خوب و ارزان

را بگیرد و طولی نکشد که کارخانه مجبور شود تعطیل کند و اسباب قراضه خود را بقیمت ارزان بفروشد و باز یک مرتبه دیگر ما بفهماند که کار دنیا حساب دارد و باید اسباب بزرگی را فراهم سازیم تا بتوانیم به بزرگی برسیم و این هم کار آسانی نیست و علم و اخلاق و درستی و بصیرت و کردارانی لازم است و در این کار همه مانند همه کارهای دیگر قبل از همه چیز ایمان لازم است و بدون ایمان حتی عام و فن و بصیرت هم درد را دوانمیکند. خواهید گفت در عوض این چیزهایی که سابقاً داشتیم و امروز دیگر نداریم خیلی چیزهای دیگری را دارا شده ایم که سابقاً نداشتیم و مثلاً امروز صدها مهندس دیپلمه و شیمی دان و معمار مدرسه دیده داریم. چیزی که هست سابقاً چیزهایی داشتیم که اختصاص بخودمان داشت و مایه شهرت و وسیله ثروت و رفاه مردم مملکت ما میشد و امروز چیزهایی را دارا شده ایم که اولاً همه مردم دنیا حتی سیاهپوستان افریقا هم دارند و ثانیاً درجه اولش را هم نداریم و یا اگر داریم از درجه شاز و نادر نمیگذرد.

حضرت آقای ناصح، صحبت بدر از اکشید و از حضرتت که تمام این مطالب را صدبار از ارادت مند بهتر میدانی معذرت میطلبم. همینقدر میخواهم بعرض حضور محترمت برسانم که اگر تنها از روی خط کتاب ددیوان ادیب صابر، که با تصحیح و اهتمام فاضلانه و استادانه جناب عالی بحلیه طبع آراسته گردیده است حکم نمائیم کار ممتازی را انجام داده اید که مستحق ستایش و سپاسگزاری است ولی همینکه از تماشای خط کتاب فراغت حاصل آمد متوجه گردیدم که بر کتاب مقدمه و تعلیقاتی هم نوشته اید که هر کدام حایز قدر و بهای بسیار است. ۴۶ صفحه مقدمه و ۵۲ صفحه بزرگ تعلیقات و حواشی با آنهمه دقت و نکته سنجی کار آسانی نیست و یقین دارم که برای ارادت مندگان دنیای از مطالب و نکات و معلومات ذی قیمت خواهد بود. در صفحه شماری مقدمه تاسی بمتقدمین فرموده اید و بجای یک و دو سه... حروف ابجد را استعمال فرموده اید. این هم سلیقه ایست ولی آیا واقعاً تصور میفرمائید که فایده و لزومی داشته باشد؟ میترسم چون بصریون چنین گفته اند ما هم چنین میگوئیم باشد ولی تصدیق مینمایم که درین زمینه جاهلم و شاید حق اظهار نظر نداشته باشم و همانا بهتر باشد بگویم هر چه آن خسرو کند شیرین بود.

مطلبی که مدتی است توجه ارادت مندگان را بخود معطوف ساخته این است که ما می بینیم از همان آغاز کار شعر فارسی که یازده قرنی از آن میگذرد شعرا و گویندگان فارسی زبان مقدار زیادی مضمونها و استعارات و نکات و اصطلاحات و تشبیهات و تمبیرات و کلماتی استعمال کرده اند که مبلغ بسیار زیادی از آن هنوز هم باقی است و شعرای امروز ما هم (شعرای نوپرداز کمتر) آنها را استعمال میکنند و برای اینکه متصودم روشن تر گردد ده رباعی اول از رباعیات صابر را که در صفحه ۴۳۱ دیوان شروع میشود در مد نظر میگیرم. خواهیم دید که در همین ده رباعی صحبت از مبارزه عشق و عقل، انگشت بدن دان گرفتن، ملک و جان، شب تاریک چون زلف سیاه، عارض چون صبح، رخسار چون ماه، زلفین و دل بستن بزلف، زنگ غم از دل بردن، خندیدن گل، ای ترک (خطاب)، بالیدن سرو، خیمه زدن شب (بردامن روز)، خرمن روز، نالیدن درد دل شب، دریدن پرده عمر، شکایت از هجر عنان تدبیر از دست رفتن و خود جفا بمالی که ادیب و شاعر و فاضل در حقیقت مستغنی الالقابی هستید بهتر از هر کس دیگری مقصود ارادت مند را خواهید فهمید. باید دید آیا «زلفین» را مثلاً

بقیه در صفحه ۸۱